

کارگران چگونه و چرا باید به میدان آیند؟

طرح مساله

در تمامی دوره‌ها و نقاط عطف تاریخی صد سال گذشته - انقلاب مشروطه، جنبش جنگل، جنبش ملی شدن نفت، انقلاب بهمن - می‌توان مهر و نشان حضور موثر توده‌ی کارگر و گرایش‌های سوسیالیستی را در تغییر و تحولات سیاسی - اجتماعی جامعه‌ی ایران مشاهده کرد. هم‌چنین می‌توان مهر و نشان ضرورت‌ها و تکالیف پیشاروی دوره‌ها و نقاط عطف تاریخی صد سال گذشته را نیز در تئوری و پراتیک سیاسی کارگران و گرایش‌های سوسیالیستی به خوبی دید. به این اعتبار می‌توان گفت، کارگران و گرایش‌های سوسیالیستی از بازی‌گران مهم عرصه‌ی سیاسی جامعه‌ی ایران در صد سال گذشته بوده‌اند. اما به رغم این حضور فعال و موثر، باید به صراحت اعتراف کرد که طی سده‌ی گذشته، کارگران هرگز نتوانسته‌اند به مثابه یک طبقه با افق و استراتژی تاریخی - طبقاتی و صف مستقل سیاسی خود، جنبش و انقلاب‌رهایی بخش طبقه‌ی خود را در پیکار طبقاتی سازمان دهی کنند. ناکامی تاکنونی کارگران ایران را می‌توان حاصل خودویژه‌گی‌های تکوین و بسط نظام و دولت بورژوازی، ترکیب و توزیع نیروی کار، استبداد و اختناق سیاسی و تسلط گرایش‌های سوسیالیسم بورژوازی و خرده بورژوازی در صفوف توده‌ی کارگر پنداشت.

اکنون پس از گذشت سی و یک سال از آخرین شکست انقلاب توده‌ای، و فروکش کردن اعتراض‌های گسترده‌ی خیابانی سال گذشته، زمینه و زمانه برای سازمان‌یابی و تدارک جنبش مستقل اکثریت عظیم به نفع حاکمیت مستقیم اکثریت عظیم، مهیا است. البته با چند خودویژه‌گی بنیادی:

اولین خودویژه‌گی آن است، که در تاریخ صد سال گذشته، این برای نخستین بار است

که نیروی محرکه‌ی جنبش انقلابی، ترکیبی اندام‌وار از پیکار علیه استبداد سیاسی، طبقاتی، جنسی و ملیتی است. بر این پایه می‌توان گفت، بحرانی که در جامعه‌ی ما در حال بسط و تعمیق است، نه فقط بحران استبداد دولتی و دولت استبدادی، بل بحران زوال و فروپاشی نظام سرمایه‌داری و رنگین‌کمانی از مناسبات سلطه و ستم اجتماعی است.

دوم آن که، در سه دهه‌ی گذشته در پی بسط و تعمیق مناسبات سرمایه‌داری و رشد کمی کارگران، و هم‌چنین تعمیق و تمایز شفاف‌تر قطب بندی‌های سیاسی - طبقاتی، برای نخستین بار در جامعه‌ی ما، قطب بندی‌های سیاسی - طبقاتی و گفتمان سیاست طبقاتی، نه در قالب تصورات ایدئولوژیک و قطب بندی‌های فقر و ثروت، خلق و ضد خلق، مستضعف و مستکبر؛ بل در قالب گفتمان‌ها و قطب بندی‌های کار و سرمایه، راست و چپ، کارگران و سرمایه‌داران، تجسم یافته و بیان می‌شود. به عبارت دیگر، بسیاری از مردم اکنون خود را عضوی از یک گروه و یا طبقه‌ی اجتماعی می‌دانند و برای تحقق حقوق و خواست‌های خود در قالب جنبش‌ها و گفتمان‌های متنوع دموکراتیک و طبقاتی وارد عرصه‌ی نبرد شده‌اند. حتا در این جنبش‌ها نیز صفوف گرایش‌ها و گفتمان‌های مختلف و متضاد، آشکار و بارز است. مردم دیگر نه چون توده‌ای بی شکل‌اند، که بتوان آن‌ها را با ایدئولوژی‌های به اصطلاح فراطبقاتی یک‌سان مورد خطاب قرار داد، نه چون توده‌ای هم‌سان‌اند، که بتوان آن‌ها را با راه‌کارها و راه‌بردهای فراطبقاتی به شکل توده‌ای بسیج کرد.

سوم آن که، در تاریخ جنبش کارگری ایران، این برای نخستین بار است که نیروهای پیش برنده‌ی جنبش کارگری بدون رهبری قیم‌مآبانه‌ی فرقه‌های سیاسی، خود ابتکار

عمل سیاسی را به دست گرفته‌اند. به این اعتبار می‌توان گفت، زمینه‌ی خودسازمان‌یابی و خودرہانی کارگری بیش از هر زمانی در ایران قابلیت تحقق یافته است.

چهارم آن که، در تاریخ حیات و پیکار کارگران ایران، این برای نخستین بار است که تمامی نیروهای چپ و راست اپوزیسیون یک صدا فریاد می‌زنند: کارگران، نیروی اصلی جامعه‌ی ایران هستند. از این رو، تمامی نیروهای موجود در فضای سیاسی ایران، برای اعمال هژمونی خود می‌کوشند به هر نحو ممکن به درون کارگران نفوذ کرده و نیروی سرنوشت‌ساز آن را حول افق و پرچم طبقاتی خود سازمان داده و با اتکا به نیروی آن، آینده را از آن خود سازند. البته همین جا باید افزود، که مبنا و معنای به رسمیت شناسی این حقیقت که کارگران نیروی اصلی جامعه‌اند، نزد نیروهای اپوزیسیون چپ و راست به رغم شباهت‌های ناگزیر، تفاوت‌های بنیادی با هم دارند.

در این جا، من به اجمال به علل و دلایل به رسمیت شناسی این حقیقت نزد گرایش‌های بورژوا - رفرمیست و سوسیال - رفرمیست اشاره می‌کنم. می‌دانیم نیرویی که بر مبنای شاخص کمیت عددی، بیش‌ترین وزن را در بین نیروهای اجتماعی دارد، نیروی اصلی می‌نامند. بر این پایه، به رسمیت شناسی این حقیقت که کارگران نیروی اصلی جامعه هستند، امری بدیهی به نظر می‌رسد؛ زیرا هم اکنون کارگران به هم‌راه خانواده‌های خود بیش از پنجاه میلیون نفر از جمعیت هفتاد و پنج میلیونی ایران را تشکیل می‌دهند. در نتیجه، هیچ نیروی سیاسی جدی نمی‌تواند بدون بسیج و تکیه به این نیروی عظیم به مبارزه و پیروزی فکر کند. همین جا باید به این نکته اشاره کنم، که بورژوا - رفرمیست‌ها و سوسیال - رفرمیست‌ها، بخش‌هایی چون

و مشکلات آن»، می‌گوید:

«هدف از یک اعتصاب عمومی، غالباً فلج کردن بنبیهی تولیدی و اقتصادی ارگان‌های دولت است. پس این تاکتیک مبارزاتی، کارگران، تجار میان حال بازار و گروه‌های اقتصادی و اجتماعی از این دست و نیز محصلین و دانش‌جویان را در نظر خواهد گرفت. از میان کارگران، مهم‌ترین گروه، کارگران صنعت نفت است. اعتصاب آن‌ها کمر رژیم را به میزان زیادی خواهد شکست. اما، آیا جنبش سبز در میان بازار و در میان سندیکاهای کارگری نفوذی دارد؟ آیا قادر است آن‌ها را در مسیر یک حرکت همگانی اعتراضی بسیج کند؟ این مسأله‌ای است که جنبش سبز باید به روی آن تأمل بیش‌تری کرده و در مسیر آن سازمان‌دهی نماید... مطمئن باشیم، که هرگاه سازمان‌دهی لازم در زمان لازم در جهت تحقق اعتصاب سراسری فرارسد، شیرازه‌ی اقتصادی و بنبیهی حیات‌ی رژیم فلج خواهد شد، و امکانات یک چرخش مهم برای جنبش مدنی در مسیر آزادی فراهم می‌گردد.»

گذشته از عللی که بدان اشاره کردم، متحقق کردن رویای توسعه‌ی سیاسی نیز یکی از دلایلی است که سبب شده است، گرایش‌های بورژوا- رفرمیست و سوسیال- رفرمیست خواهان متشکل شدن کارگران در تشکل‌های سازش طبقاتی و به میدان کشاندن نیروی آنان به مثابه افراد صاحب رای، سیاهی لشکر و یا پیاده نظام ارتش بورژوایی شوند. به عبارت دیگر، آنان به خوبی دریافته‌اند که در شرایط فعلی برای نهادینه کردن حل جدال‌های درون طبقاتی، دست‌یابی به ثبات سیاسی و مشارکتی و رقابتی کردن ساختار سیاسی، جز به خط کردن نیروی اصلی جامعه پشت سر خود چاره‌ای ندارند. علاوه بر این، یکی دیگر از دلایل توجه بورژوا- رفرمیست‌ها و سوسیال- رفرمیست‌ها به کارگران، هراس آنان از امکان رخ داد انقلاب کارگری است.

بر این پایه می‌توان گفت، در شرایط کنونی از سویی سخن گفتن از نقش اصلی توده‌ی کارگر و هم‌چنین تلاش برای سازمان‌یابی و به میدان کشاندن نیروی آن، به خواست مشترک و عرصه‌ی رقابت نیروها و گرایش‌های سیاسی تبدیل شده است، از سوی دیگر چگونگی و چرایی به میدان آمدن کارگران



سازمان اکثریت، در واقع، با این تبیین بورژوایی ضمن جدا کردن اقشار یاد شده از صف کارگران، و منحل کردن کل طبقه‌ی کارگر در صفوف بلوک حاکم و جنبش سبز، از آن جا که در تحلیل نهایی پیروزی جنبش سبز را در گرو جلب طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان می‌داند، طبعاً رسالت جریان‌هایی چون خود را به خط کردن کارگران پشت سر سبزه‌ها و تکرار انقلاب بهمن می‌داند. سازمان اکثریت در همان بیانیه می‌گوید:

«جنبش اعتراضی هنوز قادر نشده است، طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان کشور را به سوی خود جلب کند. کاری که در انقلاب بهمن صورت گرفت و زمینه را برای وارد آوردن ضربه‌ی کاری به رژیم شاه فراهم آورد.»

علاوه بر شاخص کمیت عددی، کارگران به واسطه‌ی جایگاه و نقش بی‌بدیلی که در عرصه‌ی تولید و خدمات اجتماعی دارند نیز نیروی اصلی جامعه محسوب می‌شوند؛ زیرا کارگران به واسطه‌ی جایگاه خود، از سلاح نیرومندی چون اعتصاب عمومی برخوردارند، سلاحی که به واسطه‌ی آن می‌توان هر قدرتی را از پای در آورد. خاطره‌ی نقش بی‌بدیل اعتصاب‌های کارگری به ویژه اعتصاب کارگران نفت در از پای در آوردن سلطنت پهلوی هنوز در حافظه‌ی جمعی ما زنده است. به همین سبب است، که عطا هودشتیان به هنگام درماندگی جنبش سبز به رهبران جنبش سبز توصیه می‌کند، که تنها راه شکستن کمر دولت، سازمان‌دهی اعتصاب عمومی است. وی در مقاله‌ای با عنوان «ضرورت اعتصاب عمومی

معلمان، پرستاران، پزشکان، تکنیسین‌ها، کارمندان و... را از ترکیب طبقه‌ی کارگر جدا کرده و آنان را بر مبنای شاخص مصرف و سبک زندگی، ذیل مقوله‌ی طبقه‌ی متوسط به عنوان حامل و عامل پیش‌برنده‌ی آرمان‌های سیاسی بورژوازی معرفی می‌کنند. اینان می‌کوشند با این ترفند به ظاهر آکادمیک، ضمن تشدید رقابت درونی کارگران و تضعیف و شقه‌شقه کردن اردوی کار، این گونه وانمود کنند که طبقه‌ی متوسط به مثابه طبقه‌ای مدرن و فرهنگی در صف بورژوا- رفرمیست‌ها قرار گرفته است و تهنی‌دستان شهر و روستا در صف بلوک حاکم.

سازمان اکثریت، در بیانیه‌ای با عنوان «سمت تحولات سیاسی کشور و سیاست‌های پیش‌نهادی»، در این باره می‌گوید:

«جنبش اعتراضی بر بطن شکاف طبقاتی پدید نیامده است و به همین خاطر هم صرفاً نمی‌توان با نگاه طبقاتی آن را تبیین کرد. شکاف پدیدآمده نه افقی، بلکه عمودی است. این شکاف، جامعه را از پایین تا بالا به دو قسمت تقسیم کرده است. طبقات و قشرها تقسیم شده و در دو جانب صف قرار گرفته‌اند. اما وزن آن‌ها در دو صف متفاوت است. وزن طبقه‌ی متوسط جدید، جوانان و زنان جوان در جنبش اعتراضی خیلی سنگین است. در صف بلوک حاکم به دلایل مختلف از جمله سیاست‌های فریب‌کارانه و پوپولیستی احمدی‌نژاد، وزن نیروهای تهنی‌دست روستایی و شهری بالا است. در هر دو صف، لایه‌هایی از بورژوازی ایران حضور دارند.»

به کانون افتراق و معیار تمایز استراتژی‌های سیاسی - طبقاتی متضاد تبدیل شده است. در نتیجه، می‌توان گفت سمت و سوی تحولات اجتماعی و سیمای سیاسی آینده‌ی جامعه‌ی ایران در گرو چگونگی و چرایی به میدان آمدن کارگران است. حال باید دید نیروها و گرایش‌های سیاسی موجود، چگونه و چرا می‌خواهند کارگران به میدان آیند.

اصلاح طلبان و لیبرال‌ها

بی شک کمال مطلوب اصلاح طلبان حکومتی و لیبرال‌ها، آن است که سرنوشت جدال بر سر توزیع و تقسیم قدرت بین جناح‌های طبقه‌ی حاکم را به طور ادواری، افراد صاحب رای با حضور در پای صندوق‌های رای تعیین کنند. در راستای تحقق این کمال مطلوب، اصلاح طلبان دوم خردادی و اصلاح طلبان اصول‌گرا و لیبرال‌ها و سوسیال- رفرمیست‌های درون مرزی و برون مرزی، در کارزار نمایشی دهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری، با مصادره‌ی تنفر و نارضایتی مردم و محصور کردن این تنفر به عملکرد دوره‌ی چهار ساله‌ی دولت احمدی نژاد، توانستند رای سلبی و اعتراضی رای دهندگان را به صندوق پس‌انداز سیاسی خود واریز کنند. جناح حاکم اما با مصادره‌ی آرای به صندوق ریخته شده، تحقق کمال مطلوب آنان را نقش بر آب کرد. این اما پایان ماجرا نبود، جنبش اعتراضی پسا مصادره‌ی آرا- هر چند خودانگیخته بود و ریشه در نارضایتی سی ساله داشت و بیان‌گر تنفر از کلیت نظام حاکم بود- به سبب آن که محدود و محصور در افق بورژوازی بود، فرصتی دیگر برای سهم‌خواهی اصلاح طلبان و لیبرال‌ها آفرید. در نتیجه، اصلاح طلبان و لیبرال‌ها به رغم هراسی که از بازی کردن با کارت آتش سیاست خیابانی داشتند، به ناگزیر به حمایت، کنترل و هدایت اعتراض‌های خیابانی روی آوردند. اینان با برافراشتن پرچم سبز، از سویی بر پیوند و دل‌بستگی خود به اسلام اهل بیت و جمهوری اسلامی - نه یک کلمه کم نه یک کلمه بیش - تاکید کردند، از سوی دیگر مرزبندی و مخالفت قاطع خود را با برافراشتن هر درفش سرخ و هر گونه سرخ کردن مضمون اعتراض‌ها به روشنی بیان کردند.

اینان تا پیش از تثبیت و تایید قانونی ریاست جمهوری احمدی نژاد، به ابطال نتایج اعلام

شده و تجدید انتخابات چشم دوخته بودند. در نتیجه، اعتراض‌های خیابانی و شعارهایی چون «رای من کجاست؟» و «رای ما را پس بده»، و «میر حسین یا حسین»، شکل و مضمونی در خور خواست و افق سیاسی آنان بود. پس از سرکوب و وحشیانه‌ی اعتراض‌های خیابانی و تثبیت قانونی ریاست جمهوری احمدی نژاد، اینان ضمن هراس و تبری جستن از شعارهای ساختار شکنانه، با اعتراف به ناتوانی خود در کنترل دامنه و مضمون اعتراض‌ها، به ناگزیر برای تضمین زندگی و تداوم حیات سیاسی خود در پی جنبش اعتراضی روان شدند و با طرح کژ راهی «راه سبز امید»، کوشیدند جنبش اعتراضی و نیروی پیش برنده‌ی آن را در درون شبکه‌های سبز محبوس کنند.

در پی فروکش کردن دامنه‌ی اعتراض‌های خیابانی، اصلاح طلبان و لیبرال‌ها، نه فقط برای جدال‌های آتی درون طبقاتی، بل مهم‌تر از آن برای مقابله با پیکار طبقاتی کارگران، برآنند که دامنه‌ی نفوذ اجتماعی و سیاسی خود را گسترش داده و با نهادینه کردن نفوذ خود به ویژه در درون کارگران، به تجدید قوای صف خود بپردازند. اینان به خوبی می‌دانند، که جامعه‌ی ایران آبستن انفجارهای طبقاتی و تحولات عمیق اجتماعی است. به همین دلیل است، که سبزه‌ها بر خلاف چند ماه گذشته که کم و بیش کارگران را از حامیان احمدی نژاد محسوب می‌کردند؛ یک باره در آستانه‌ی روز اول ماه مه، اسامی کارگران جان باخته در اعتراض‌های خیابانی را منتشر کردند و رهبران آن با پیام‌های خود به ستایش از کارگران و معلمان پرداختند.

میر حسین موسوی در پیام خود کارگران و معلمان را به مثابه تولید کنندگان ثروت و علم، از مولفه‌های اقتدار ملی معرفی کرد. و ضمن اشاره به پاره‌ای از مسایل و مشکلات کارگری، خواست اساسی و بنیادی کارگران ایران را هم‌راه با تمامی ملت، توسعه‌ی کشور دانسته و تنها راه دستیابی به این خواست همگانی را بازگشت به قانون اساسی می‌پندارد. وی از موضع بورژوازی صنعتی و داخلی به هجوم و تسخیر بازار داخلی توسط کالاهای سرمایه‌ی جهانی حمله کرده و می‌خواهد این گونه وانمود و القا کند، که کارگر و سرمایه‌دار ایرانی از رنجی مشترک در عذاب‌اند و ریشه و علت این رنج مشترک نیز چیزی جز ضعف صنعت ملی و اشغال بازارهای داخلی توسط کالاهای سرمایه‌ی

خارجی نیست:

«تنها راه، بازگشت به قانون اساسی است. برگشتی که برای تحقق بدون تنازل قانون اساسی راهی پیش پای ما نیست. این کم هزینه‌ترین راه است. راهی است، که می‌توانیم مشکلات خودمان را در سطح ملی حل کنیم. مشکلات بازارهای مسلمانی خودمان را حل کنیم، که این قدر از اجناس بنجل خارجی پر نشود. می‌توانیم از صنعت ملی خودمان دفاع کنیم، برای این که در مقابل هجوم بازارهای خارجی مدفون نشویم. می‌توانیم از حقوق کارگران دفاع کنیم، تا روز به روز از کار بیکار نشوند و حقوق معوقه‌ی کارمندان روی هم تلنبار نشود. با برگشت به قانون اساسی، می‌توان از فساد جلوگیری کرد و با احیای حقوق مردم، می‌توان مشکلات را برطرف کرد. بدون انتخابات آزاد، غیر گزینشی، رقابتی و بدون آزادی مطبوعات و زندانی‌ها و تشکل‌ها، جلوی رویمان راه دیگری وجود ندارد و رفتن به سمت قانون اساسی به نفع همه‌ی ملت است. به نفع همه‌ی کسانی که دل در گرو ملت خود دارند و عظمت ملت خود را می‌خواهند.»

کروبی نیز در پیام خود می‌گوید:

«این جانب و سایر اصلاح طلبان، دفاع از حقوق کارگران و کشاورزان را در همه‌ی زمینه‌ها، جزء اهداف اصلی خود دانسته و با هر گونه فشار، بی‌عدالتی و تضییع حقوق این قشر گسترده‌ی جامعه مخالفیم و تصمیمات یک شبه و غیرکارشناسی را کاملاً مردود می‌شماریم. تحول در وضعیت فعلی را منوط به احترام و انجام تعهدات کشور در قبال کنوانسیون‌های بین‌المللی دانسته و نقش اصناف و استقلال اتحادیه‌های کارگری را کلید اصلی حل مشکلات فعلی می‌دانم. تامین امنیت کامل شغلی، آزادی سیاسی و حمایت از آنان در تشکیل مجامع صنفی، شوراها و کارآمد و نیز اصلاح قانون کار و برداشتن مقررات دست و پاگیر از حقوق اساسی این قشر عظیم است.»

ایشان نیز تنها راه حل مشکلات موجود را اجرای قانون اساسی می‌پندارد:

«این جانب راه حل مشکلات موجود کشور و رفع معضلات اقشار گوناگون از



فرهنگی، کارگر و کشاورز تا سایر قشرها را در اجرای تمامی اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌دانم.»
در واقع می‌توان گفت، جوهر شکواییه‌های اینان، چیزی جز رفع مشکلی که رضا پهلوی در پیام خود به مناسبت روز جهانی کارگر به آن اشاره کرده، نیست. ایشان در پیام خود می‌گوید:

«در جمهوری اسلامی هیچ‌گاه بین کار، سرمایه و مدیریت یک اشتراک مساعی منطقی که ضامن رفاه و پیشرفت اجتماعی است، وجود نداشته است.»
در نتیجه، و در یک کلام، کارگران باید برای رفع موانع تشریک مساعی با سرمایه‌داران به میدان آیند. حال پرسش این است، که برای تحقق این هدف، کارگران چگونه باید به میدان آیند؟

اعتراضی بستگی دارد.» (توضیح داخل پراتز، افزوده‌ی من است.)
اکثریت می‌کوشد ضمن محدود و معطوف کردن سمت اعتراضات کارگری به دولت کودتا، و هم‌چنین یک کاسه کردن مطالبات کارگری با مطالبات جنبش سبز، این توهم را القا کند که با کنار زدن دولت کودتا و استقرار دولت امید موسوی، هم آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در جامعه تامین می‌گردد، هم در سایه‌ی آن کارگران به مطالبات خود خواهند رسید. سازمان اکثریت در حالی چنین ادعایی می‌کند، که بیگانگی و بی‌تفاوتی جنبش سبز نسبت به مطالبات کارگران، زبان زد تمامی فعالان کارگری است. به راستی که روزگار غریبی است، اکثریت و حزب توده که در سال ۱۳۶۰ با صدور بیانیه‌ای مشترک، کوشیدند دوش به دوش دولت میرحسین

جان کلام طیف گوناگون سبز همین است و پس؛ کارگران نه برای دفاع از حق تشکل کلی، بل فقط برای متشکل شدن خود، آن هم فقط در تشکل‌های سازش طبقاتی باید به میدان آیند. کارگران نه برای پایان دادن به شرایط غیر انسانی حاکم بر جامعه‌ی ایران، بل فقط برای کاهش رنج خود و اهالی علی‌آباد و برای بهبود اوضاع در جهنم سرمایه‌داری باید به میدان آیند. به عبارت دیگر، اینان می‌خواهند کارگران را به مثابه یک گروه اقتصادی در خود، در لاک تشکل‌های سازش طبقاتی محبوس کنند. در همین راستا، سندیکالیست‌ها و جریان‌های سوسیال رفرمیستی چون حزب توده و سازمان اکثریت، ضمن روان شدن در پی رهبران سبز، تمامی تلاش خود را مصروف

بیان گر این تقیبت است که توسعه و اصلاح دموکراتیک مناسبات سرمایه‌داری، توهم و اسطوره‌ای بیش نیست؛ زیرا بر خلاف تلقین‌های ایدئولوژیک و تصورات تبلیغی گرایش‌های بورژوازی- رفرمیست و سوسیال- رفرمیست، استبداد تا کم بر جامعه‌ی ما، نه قرون وسطایی است نه پیشاسرمایه‌داری، بل به طور کامل مدرن و بورژوازی است.



همان گونه که سیر رویدادهای سال گذشته نشان داد، راه‌بردهای اصلاح طلبانه و لیبرالی، نه توان مقابله با تهاجم جناح حاکم را دارد، نه توان پاسخ‌گویی به مطالبات و نیازهای عمومی توده‌ی معترض. همان گونه که دیدیم، با تداوم و تعمیق جنبش اعتراضی، موقعیت اینان بیش از پیش تضعیف و تدافعی و ماشیه‌ای شد. امری که بیش و پیش از هر چیز،

موسوی بر دشواری‌های تثبیت، تحکیم و گسترش انقلاب شکوهمند اسلامی چیره شوند، بار دیگر در سال ۱۳۸۸ دوش به دوش میرحسین موسوی کوشیدند بر موانع احیای آرمان‌های فراموش شده‌ی امام و انقلاب و ظرفیت‌های دموکراتیک قانون اساسی چیره شوند!
همان گونه که سیر رویدادهای سال گذشته نشان داد، راه‌بردهای اصلاح طلبانه و لیبرالی، نه توان مقابله با تهاجم جناح حاکم را دارد، نه توان پاسخ‌گویی به مطالبات و نیازهای عمومی توده‌ی معترض. همان گونه که دیدیم، با تداوم و تعمیق جنبش اعتراضی، موقعیت اینان بیش از پیش تضعیف و تدافعی و ماشیه‌ای شد. امری که بیش و پیش از هر چیز، بیان‌گر این حقیقت است که توسعه و

منحل کردن کارگران در صفوف جنبش سبز کردند. هیات سیاسی - اجرایی سازمان اکثریت در اعلامیه‌ای با عنوان «بحران واحدهای تولیدی و گسترش اعتراضات کارگری»، در این زمینه می‌گوید:
«سمت اعتراضات شما (کارگران) و جنبش اعتراضی متوجه دولت کودتا است و مطالبات شما با مطالبات جنبش اعتراضی هم‌پوشانی دارد. اگر جنبش اعتراضی به اهداف خود دست یابد، دولت کودتا را کنار زند و در پرتو آن آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در کشور تامین گردد، زمینه برای تامین مطالبات شما فراهم خواهد آمد... جنبش اعتراضی به حمایت شما نیاز دارد و تامین خواست‌های شما به موفقیت جنبش

حمید فرخنده، در همین زمینه، در مقاله‌ای با عنوان «کارگران ایران سرخ یا سبز؟»، که در سایت «گویا نیوز» منتشر شده است، شفاف و منسجم گفته است که از نظر سبزه‌ها کارگران چگونه و چرا باید به میدان آیند:
«کارگران و سایر اقشار کم‌درآمد جامعه‌ی ایران کم‌کم درمی‌یابند، نه برای شکافتن سقف فلک، که برای مرمت شکاف سقف خانه‌ی خود، نه برای درانداختن طرحی نو، که برای کاهش آلام زندگی روزانه، نه برای آزادی بشریت، که برای حق تشکیل سندیکا، نه برای ساختن بهشتی موهوم در ناکجاآباد، که برای کمک به عادلانه‌تر شدن زندگی خود و اهالی علی‌آباد و حسین‌آباد، لازم است به میدان آیند.»



اصلاح دموکراتیک مناسبات سرمایه‌داری، توهم و اسطوره‌ای بیش نیست؛ زیرا بر خلاف تلقین‌های ایدئولوژیک و تصورات تبلیغی گرایش‌های بورژوا- رفرمیست و سوسیال- رفرمیست، استبداد حاکم بر جامعه‌ی ما، نه قرون وسطایی است نه پیشاسرمایه‌داری، بل به طور کامل مدرن و بورژوایی است. مهم‌تر آن که، این استبداد با نیازهای تولید و بازتولید گسترده‌ی کل سرمایه‌ی اجتماعی در جامعه‌ی ما به طور کامل منطبق است. به عبارت دیگر، نیازهای تضمین و تداوم انباشت سرمایه در ایران با تضمین و تداوم دولتی بورژوایی و پاس‌دار آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی و حقوق مدنی، در تضاد کامل می‌باشد.

بنابراین، استبداد سیاسی در ایران، ترجمان نیازهای دیکتاتوری انباشت سرمایه است. برای نمونه، هیچ دولت لیبرالی در ایران نمی‌تواند با تضمین و تداوم حق تشکل و حق اعتصاب، تداوم انباشت سرمایه را تضمین کند؛ زیرا کارگران با به کف آوردن حق تشکل و حق اعتصاب، دست‌کم هرگز حاضر نمی‌شوند با دست‌مزدی معادل یک سوم حداقل دست‌مزد واقعی به سر کار بروند. یا کدام دولت لیبرالی در ایران حاضر است به تمامی بیکاران، بیمه‌ی بیکاری بپردازد. به همین علت است، که هیچ یک از سبزه‌ها حتا یک بار نیز درباره‌ی مطالبات رفاهی مردم سخنی به زبان نراندند. در نتیجه، دموکراسی خواهی بورژوا- رفرمیست‌های ایرانی، نه فقط محدود به چرخش ادواری قدرت بین بورژواهاست، بل محدود و محصور در جمع خودی‌هاست. برای نمونه، دفاع بی‌شرمانه‌ی ابراهیم نبوی از کشتار و قتل عام زندانیان سیاسی سال ۶۷ را به یاد بیاورید. (۱)

سوسیالیست‌های غیر کارگری

اعتراض‌های خیابانی پسا مصادره‌ی آرا، زمینه‌ساز دگرگونی‌های بسیاری در زمینه و زمانه‌ی پراتیک و اندیشه‌ی سیاسی گرایش‌های گوناگون طبقاتی شد. بر بستر این رویدادها، بسیاری از صف‌آرایی‌های سیاسی و نظری گذشته درهم ریخت و صف‌آرایی‌های جدیدی شکل گرفت و بسط یافت. یکی از پی‌آمدهای اعتراض‌های توده‌ای سال گذشته، تقویت خط مشی همه با هم و احیای سیاست پیکار پوپولیسم بورژوا- رفرمیستی بود. احیای سیاست پوپولیسم بورژوا- رفرمیستی، به طور عام

به معنای تضعیف سیاست پیکار طبقاتی و به طور خاص به معنای تضعیف سیاست مستقل کارگری است. بازتاب تقویت سیاست پوپولیسم بورژوا- رفرمیستی و تضعیف سیاست مستقل کارگری را به خوبی می‌توان در دنباله‌روی از جنبش سبز و یا در بهترین حالت در جناح چپ جنبش سبز قرار گرفتن بسیاری از گرایش‌ها و تشکل‌های سوسیالیسم غیر کارگری مشاهده کرد. در تقابل با اصلاح طلبان و لیبرال‌ها، که می‌کوشیدند جنبش اعتراضی را سبز سبز معرفی کرده و نیروی اصلی آن را طبقه‌ی متوسط معرفی نمایند، اینان با تکیه بر شعارهای عام و ضد استبدادی چون: «مرگ بر دیکتاتور»، «خامنه‌ای قاتل»، «ولایت‌اش باطله» و «موسوی بهانه است، کل نظام نشانه است»، می‌کوشیدند جنبش اعتراضی را سرخ قلمداد کرده و آن را جنبشی معطوف به انقلاب انسانی و یا سرنگون خواهی معرفی کنند. اینان تمامی کوشش بی نتیجه‌ی خود را مصروف به میدان آمدن توده‌ی کارگر و منحل شدن در امواج جنبش سرنگون خواهی و انقلاب انسانی کردند. رویدادهای سال گذشته به خوبی نشان داد، جریان‌هایی که خود را قهرمان عبور از پوپولیسم می‌پنداشتند، چگونه در هنگامه‌ی اعتراض‌های توده‌ای به آغوش ولرم خلق و مردم در خواهند غلتید و تا حد توان و امکان خود، جنبش کارگری را ضمیمه‌ی جنبش سرنگون طلبی خواهند کرد.

سوسیالیست‌های غیر کارگری، البته در عبارت پردازی‌های سیاسی خود بسیار کارگر کارگر می‌کنند، اما حتا در این عبارت پردازی‌های ادبی نیز آنان، کارگران را در قامت نیروی اصلی می‌ستایند، اما از تبدیل شدن وی به طبقه و نیروی هژمونیک می‌هراسند. آنان از رها کردن توده‌ی کارگر سخن می‌گویند، اما کابوس رهایی طبقه‌ی کارگر به دست خود، خواب خوش را از چشمان نگران آنان می‌رباید. رادیکال‌ترین آن‌ها از حکومتی برای کارگران سخن می‌گویند، اما از طرح ایده‌ی خودحکومتی کارگران و تدارک حکومتی از کارگران اجتناب می‌کنند. آنان از ضرورت سازمان‌یابی کارگران سخن می‌گویند، اما افق سازمان‌یابی کارگران را یا اسیر تشکل‌های صنفی- بوروکراتیک می‌سازند یا اسیر فرقه‌های ایدئولوژیک. پی‌گیرترین آن‌ها از انقلاب کارگری نیز سخن می‌گویند، اما چشم‌انداز و تکالیف

سیاسی پیشروی آنان، محصور و محدود به سرنگونی رژیم اسلامی است. در یک کلام، نزد سوسیالیست‌های بورژوا و خرده بورژوا، توده‌ی کارگر، ابزار سرنگونی رژیم و به کف آوردن قدرت دولتی است. دولتی از آن گونه که کادرهای حزبی را به مقامات دولتی تبدیل می‌کند و در بهترین حالت، با دوشیدن شیرهی جان کارگر به جهش‌های بزرگ صنعتی می‌اندیشد.

سوسیالیست‌های کارگری

سوسیالیست‌های کارگری به خوبی می‌دانند، که حضور کارگران در سپهر سیاست، آن گاه تعیین کننده است که کارگران نه انفرادی و توده‌ای، بل به مثابه یک طبقه و یک گرایش مستقل و سازمان یافته در عرصه‌ی پیکار طبقاتی حضور داشته باشند. کارگران آن گاه به یک طبقه تبدیل می‌شوند، که نه فقط در یک کارخانه و یک محل، بل سراسری، نه فقط علیه بورژوا، بل علیه کل بورژوا و دولت بورژوایی و مناسبات بورژوایی تولید، به تدارک انقلاب کارگری بپردازند. در چنین شرایطی است، که پیکار طبقاتی کارگران به پیکاری سیاسی تبدیل می‌شود و توده‌ی کارگر به طبقه‌ی کارگر تبدیل می‌گردد. سوسیالیست‌های کارگری و کارگران سوسیالیست، کارگران را برای تحقق چنین حضوری به میدان فرا می‌خوانند.

برای سوسیالیست‌های کارگری، سوسیالیسم جنبش‌رهایی از سلطه‌ی سرمایه است، نه جنبش دموکراتیزه کردن سلطه‌ی سرمایه. سوسیالیسم جنبش نفی مناسبات سرمایه است، نه الگویی برای توسعه‌ی سرمایه‌داری. سوسیالیسم علم شرایط رهایی کارگران است، نه تصورات ایدئولوژیک غیر کارگری و دگم‌های قدرت‌گرای فرقه‌های سیاسی. سوسیالیسم جنبشی برخاسته از اعماق و معطوف به اعماق است نه جنبشی نخبه‌گرا و نخبه‌پرور. سوسیالیسم جنبش مستقل اکثریت عظیم برای اعمال حاکمیت مستقل و مستقیم اکثریت عظیم است، نه جنبش فرقه‌های سیاسی تشنه‌ی کسب قدرت. برای سوسیالیست‌های کارگری، رهایی از بربریت سرمایه، نه آرمان و امیدی اتوپیک، بل بدیلی واقعی و تاریخی است. برای آنان، تدارک و سازمان‌دهی انقلاب کارگری امر امروز جنبش سوسیالیستی است، نه آرمانی در آینده‌ای دور دست. بر این پایه، هدفی که باید تحقق آن محور سازمان‌دهی اراده‌ی



مشترک کارگران به مثابه یک طبقه قرار گیرد، تدارک و سازمان‌دهی انقلاب کارگری از همین امروز و مبارزه‌ی بی وقفه برای تحقق عملی آن است. انقلابی که با درهم شکستن دستگاه‌های اداری و نظامی و ایدئولوژیک حاکمیت بورژوازی آغاز و با لغو مالکیت خصوصی بورژوازی و الغای کار مزدی تداوم می‌یابد. در نتیجه، سوسیالیست‌های کارگری و کارگران سوسیالیست باید از زاویه‌ی تحقق این هدف به ارزیابی موقعیت کنونی کارگران و تکالیف پیش روی خود بنگرند.

موقعیت کنونی کارگران ایران

کارگران به مثابه یک طبقه، غایب بزرگ عرصه‌ی پیکار طبقاتی‌اند، آن‌هم در شرایطی که از سوی بحران و رکود مزمن اقتصادی؛ بیکاری چند میلیونی و بیکارسازی‌های دامنه گستر؛ چرخه‌ی روز به روز گسترش یابنده فقر، فحشا، اعتیاد، خشونت و جنایت؛ و از سوی دیگر، اعتراض‌های روزافزون و همه روزه‌ی توده‌های کار و زحمت، زنان، جوانان، دانش‌جویان، روشن‌فکران و ملیت‌های تحت ستم، ایران را به آتش فشان‌ی تبدیل کرده که کابوس وقوع انقلاب سرخ در آن، بورژوازی در قدرت را مجبور کرده بر سر نیزه بنشیند و بورژوازی در اپوزیسیون را هم بر آن داشته که به رغم غرولندهای سیاسی، حفظ حاکمیت کنونی را به سرنگونی آن ترجیح دهد.

کارگران فاقد تشکلی سراسری، اراده‌ای مستقل و هم‌بسته هستند، آن‌هم در شرایطی که فعال شدن تضادهای طبقاتی، جنسیتی، نسلی و ملی از یک سو و انباشت مطالبات دموکراتیک و سوسیالیستی در جنبش‌ها و اعتراضات دموکراتیک و طبقاتی از سوی دیگر، فرصتی تاریخی برای تحقق آلترناتیو سوسیالیستی فراهم کرده است.

کارگران نیرویی هژمونیک نیستند، آن‌هم در بطن شرایطی که انقلاب کارگری در آن فعلیت یافته است. در ایران همه چیز حکایت از آن دارد، که تنها راه عملی پایان دادن به شرایط غیر انسانی و جهنمی‌یی که نظام سرمایه‌داری آفریده است، در گرو انقلاب کارگری است. در جامعه‌ی ما حتا تحقق مطالبات انباشته شده‌ی دموکراتیکی چون آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی، حقوق مدنی و رفاه اجتماعی- اقتصادی، از آن جا که با تولید و بازتولید گسترده‌ی سرمایه‌داری در ایران در تناقض است،

خصلتی سوسیالیستی یافته است. به همین علت است، که در جامعه‌ی ما هر حرکت اعتراضی و مطالبه‌ی سیاسی، حقوقی و اقتصادی، سریع‌خصلتی رادیکال یافته و با امر انقلاب پیوند می‌خورد.

تکالیف سوسیالیست‌های کارگری و کارگران سوسیالیست سازمان‌یابی ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر

نخستین و ضروری‌ترین تکلیفی که پیش روی سوسیالیست‌های کارگری و کارگران سوسیالیست قرار دارد، متشکل کردن صفوف کارگران در تشکلی سراسری و ضد سرمایه‌داری است؛ زیرا شکل‌گیری اراده‌ی هم‌بسته و مستقل کارگران و تبدیل شدن آنان به نیرویی هژمونیک، در گرو غلبه بر شکاف‌های جنسی، قومی، مذهبی، صنفی و فرقه‌ای درون طبقاتی، و سازمان‌یابی کارگران به مثابه یک طبقه در برابر سرمایه است.

اما بدیهی است، که سازمان‌یابی طبقاتی کارگران، بدون پیکار علیه موانع سازمان‌یابی طبقاتی میسر نیست. در شرایط کنونی، دو مانع اصلی سازمان‌یابی ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر عبارت‌اند از: استبداد و سرکوب‌گریان دولت بورژوازی؛ حضور و نفوذ گرایش‌های رفرمیستی- سندیکالیستی در جنبش کارگری. در نتیجه، در شرایط کنونی، امر سازمان‌یابی طبقاتی کارگران، بدون پیکار توأمان علیه استبداد حاکم و افشا و منزوی کردن گرایش‌های رفرمیستی در جنبش کارگری میسر نیست.

هر چند کارگران ایران فاقد تشکلی سراسری و اراده‌ای هم‌بسته هستند، اما به هیچ وجه

نباید منکر این واقعیت شد که امروزه در صفوف کارگران بیش از هر زمانی زمینه‌های عینی و ذهنی سازمان‌یابی کارگران به مثابه یک طبقه مهیاست. در حقیقت، برای نخستین بار در تاریخ جنبش کارگری ایران، حق تشکل، ضمن پیوند خوردن با خواست آزادی‌های سیاسی، به یکی از مطالبات پایه‌ای بخش‌های وسیعی از کارگران تبدیل شده است. مهم‌تر آن که، به طور عملی نیز به ویژه در چند سال گذشته، شاهد رشد چشم‌گیر محافل و تشکل‌های کارگری فراوانی بوده‌ایم. تشکل‌ها و محافل برخاسته از درون جنبش کارگری و گرایش‌های گوناگون آن. هم‌چنین نباید این حقیقت را نیز نادیده گرفت، که اکنون گرایش‌های گوناگون کارگری هر یک دارای چهره‌ها و رهبران شناخته شده‌ای هستند.

علاوه بر عواملی که بدان اشاره کردم، دو عامل دیگر نیز زمینه و امکان سازمان‌یابی ضد سرمایه‌داری کارگران را در شرایط کنونی تسهیل می‌کند. یکی، بحران ساختاری دم به دم تعمیق یابنده اقتصادی؛ دیگری، بحران تجزیه و فروپاشی ساختار سیاسی حاکم. در واقع، بحران ساختاری کنونی علاوه بر آن که زمینه‌ساز گسترش اعتراض‌های روزمره‌ی کارگران می‌شود، مهم‌تر آن که ناتوانی و استیصال بورژوازی در مهار و رفع این بحران، سبب بی پایه و بی مایه شدن تمامی راه‌بردها و راه‌کارهای گرایش‌های راست و رفرمیست در صفوف جنبش کارگری می‌شود. درست در بطن و متن این بحران اقتصادی، ما شاهد تعمیق بحران تجزیه و فروپاشی ساختار سیاسی حاکم نیز هستیم. در واقع، تضعیف و شقه شقه



شدن اراده‌ی سیاسی حاکمان، ضمن آن که بازتاب تحولات ژرفی است که در اعماق جامعه روی داده است، زمینه‌ساز و مسبب برانگیخته‌گی فضای عمومی جامعه نیز شده است. فضایی که با درهم شکسته شدن توهمات اصلاح طلبانه، آشکارا به چپ گراییده است. سال پیش رو برای جنبش کارگری می‌تواند سال سرنوشت‌سازی باشد، کارگران سوسیالیست و سوسیالیست‌های کارگری می‌توانند کارگران را در کوران پیکار هر روزه، متحد و متشکل کرده و با پیوند و ارتقای پیکار روزمره به پیکار سیاسی- طبقاتی، کارگران را در امر سازمان‌یابی ضد سرمایه‌داری یاری کنند.

نقد و منزوی کردن سوسیالیسم غیر کارگری

بی شک بدون گسست پایه‌ای از روایت‌ها و تصورات ایدئولوژیک و هم‌چنین سبک کار و افق سوسیالیسم بورژوایی و خرده بورژوایی، نمی‌توان فعال جنبش سوسیالیسم کارگری بود. ترسیم سیمای سوسیالیسم، هم‌واره در گرو نقد رادیکال و گسست قاطع از پراتیک، سبک کار و تصورات ایدئولوژیک سوسیالیسم بورژوایی و خرده بورژوایی بوده و خواهد بود. البته نباید از یاد برد، که ترسیم سیمای سوسیالیسم هم‌واره امری پراتیکی، انضمامی و سیاسی است، نه امری ذهنی، انتزاعی و ایدئولوژیک. به عبارت دیگر، سیمای سوسیالیسم را باید در هزارتوی پیکار طبقاتی و از موضع و موقعیت اردوی ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر تعریف و متعین کرد. در نتیجه، نقد و نفی سوسیالیسم بورژوایی و خرده بورژوایی در گرو متعین کردن سوسیالیسم کارگری به مثابه یک نیروی اجتماعی و گرایشی هژمونیک در جامعه است. به ویژه در شرایط کنونی، این امر بیش از پیش ضرورتی حیاتی یافته است؛ چرا که از یک سو حاکمان در گرداب و بحران فروپاشی در حال دست و پا زدن هستند و از سوی دیگر در صف نیروهای اپوزیسیون، شاهد اوج‌گیری نبردهای هژمونیک هستیم. بنابراین، دیگر دوران تسلط تکثرباوری نولیبرالیستی و نسبی‌باوری نهیلیستی به سر آمده است. در چنین شرایطی، دیگر نمی‌توان فقط برای آن چه که نمی‌خواهیم بجنگیم، بل باید از همین امروز برای آن چه که می‌خواهیم نیز بجنگیم. در شرایط کنونی، باید پیکار انقلابی

را در دو عرصه‌ی جاری پیکار طبقاتی، یعنی عرصه‌ی نبرد با حاکمان و عرصه‌ی نبرد با نیروها و بازی‌گران هژمونیک، هم‌زمان و توأمان پیش برد. بی توجهی به مسایل و تکالیف نبرد هژمونیک، جنبش کارگری و سوسیالیسم کارگری را به نیروی فشار و اهرم قدرت‌گیری سایر نیروها تبدیل می‌کند.

سوسیالیست‌های کارگری و کارگران سوسیالیست اکنون باید به هژمونی طبقه‌ی کارگر بماندیشند. هژمونی طبقه‌ی کارگر، هیچ نسبتی با برتری طلبی و یکه‌سالاری و انحصار طلبی‌های فرقه‌های بورژوایی و خرده بورژوایی ندارد. هژمونی طبقه‌ی کارگر به معنای فراگیر شدن خط مشی سیاسی و چشم‌انداز رهایی بخش طبقه‌ی کارگر در عرصه‌ی سیاست پیکار طبقاتی است. امری که در گرو تبدیل شدن تصویر طبقه‌ی کارگر از نقد جامعه‌ی موجود و طرح جامعه‌ی بدیل، به تصویر تمامی نیروهای محرکه‌ی انقلابی است. به بیانی دیگر، باید تمامی نیروهای محرکه‌ی انقلابی تحقق‌خواست خود را در گرو تحقق خواست طبقه‌ی کارگر ببندارند.

در نتیجه، جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر و سوسیالیسم کارگری، نه جنبشی در کنار سایر جنبش‌ها، بل باید جنبش جنبش‌ها باشد. برای آن که رهایی طبقه‌ی کارگر، به مثابه رهایی همه‌ی جامعه باشد، باید طبقه‌ی کارگر نه فقط برای رهایی خود، بل برای رهایی تمامی جامعه مبارزه کند. مبارزه برای رهایی تمامی جامعه، به معنای آن است که طبقه‌ی کارگر و سوسیالیسم کارگری باید علیه تمامی تضادها و تبعیض‌های موجود پی‌گیرانه و رادیکال مبارزه کند؛ طبقه‌ی کارگر نباید فقط به حمایت از خواست جنبش‌ها بسنده کند، بل باید تمامی جنبش‌ها را نمایندگی کند. این سخن به هیچ وجه به معنای مستعمره کردن جنبش‌ها نیست، سخن بر سر نمایندگی کردن جنبش‌هاست. بدین معنا، که جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر به مثابه جنبش جنبش‌ها باید آینه‌ی تمام‌نمای خواست تمامی جنبش‌ها باشد. طبقه‌ی کارگر و سوسیالیسم کارگری برای نمایندگی کردن جنبش‌ها، باید بتواند بیش‌ترین ابتکار عمل انقلابی را از خود در پیکار سیاسی نشان دهد؛ باید توان بسیج سیاسی تمامی نیروهای محرکه‌ی انقلابی را داشته باشد. طبقه‌ی کارگر و سوسیالیسم کارگری تنها در این صورت است، که

می‌تواند به نیروی هژمونیک تبدیل شود. بی شک در شرایط کنونی، طبقه‌ی کارگر تا تبدیل شدن به نیروی هژمونیک راهی دشوار پیش رو دارد، راهی که از پیمودن آن گریزی نیست.

توضیح:

۱- ابراهیم نبوی در گردهمایی بیست و سوم سپتامبر در بروکسل، که توسط «کانون مدافعان حقوق بشر در ایران - بلژیک» برگزار شده بود، درباره‌ی کشتار زندانیان سیاسی در سال‌های دهه‌ی شصت توسط جمهوری اسلامی، به علت بیان مطالب نادرست و خلاف واقعیات، مورد مخالفت تعدادی از فعالین «کمیته‌ی دانش‌جویی بلژیک» قرار گرفت. در مجادله با اینان، ابراهیم نبوی، که عنان اختیار از دست داده بود، به دفاع از جنایات جمهوری اسلامی پرداخت و ماهیت واقعی خود را بر ملا کرد. او گفت: «آن‌ها در سال‌های شصت یه مشت کمونیست بودن و باید می‌مردن و شما هم پنج درصد هستید و حقتون همونه». وی البته، پس از افشاگری «کمیته‌ی دانش‌جویی - بلژیک»، برای توجیه این سخنان سخیف، در وبلاگ خود از جمله نوشت: «البته یادمان نرفته و نمی‌رود که خشونت دهه‌ی شصت، خشونت یک دولت یا حکومت ظالم با یک گروه مظلوم قربانی نبود، بلکه خشونت دو گروه علیه هم‌دیگر بود که نیروی غالب، نیروی مغلوب را بیش‌تر کشت و آزار داد و راند. طبیعتاً آن که قدرت غالب یافت، ظلم بیش‌تری کرد.» (ده دلیل برای رای دادن به موسوی)، دهم خرداد ۱۳۸۸، آدرس اینترنتی:

(www.doomdam.com)

